

فقه و اجتهاد

دوفصلنامه تخصصی فقه و علوم وابسته

سال سوم، شماره پنجم

بهار و تابستان ۱۳۹۵



صاحب امتیاز: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام

مدیر مسئول: آیت الله محمدجواد فاضل لنکرانی

سر دبیر: دکتر حمید ستوده



شورای مشاوران علمی (به ترتیب حروف الفبا):

سید جواد حسینی خواه (استاد حوزه علمیه قم) / محمدجعفر طوسی (مدرس دانشگاه و استاد حوزه علمیه قم) / سید علی علوی قزوینی (دانشیار دانشگاه تهران، پردیس فارابی) / ابوالقاسم علیدوست (دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی) / محمدجواد فاضل لنکرانی (استاد درس خارج حوزه علمیه قم) / محمدرضا فاضل کاشانی (استاد حوزه علمیه قم) / محمد قائمی (استاد درس خارج حوزه علمیه قم) / محمدعلی قاسمی (استاد حوزه علمیه قم و مدرس جامعه المصطفی العالمیه) / محمدمهدی مقدادی (دانشیار دانشگاه مفید قم) / سید محمد نجفی یزدی (استاد درس خارج حوزه علمیه قم)



دبیر اجرایی: محسن شیرخانی

ویراستار: محسن عالی شاهی

همکاران مترجم در این شماره: حبیب ساعدی (عربی) - سید محمد سلطانی (انگلیسی)
نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، معاونت پژوهش، دفتر فصلنامه فقه و اجتهاد
تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۷۴۹۴۹۴ - ۰۲۵ - دورنگار: ۳۷۷۳۰۵۸۸ - ۰۲۵

قیمت: ۲۵۰۰۰۰ ریال



القصاص والدية في الجريمة على من لديه حياة نباتية مع منهج التداخل وعدم التداخل

على اكبر بور طالبي وراعون

الخلاصة: الحياة النباتية هي حالة يكون فيها الانسان بسبب موت الخلايا الدماغية غير قادر على ادارة نشاطاته الارادية وهذه الحالة تختلف اختلافا اساسياً مع الموت الدماغى والاعماء، ان الخلايا الميتة في الدماغ لا يمكنها الرجوع الى الحياة ابدأ من الناحية الطبية الا انه في نفس الوقت بسبب سلامة جذور المخ تستمر الدورة الدموية والجهاز التنفسى والجهاز الهضمى في عملها ويستطيع هذا الانسان ان يعيش سنين على هذه الحالة حتى من دون الاجهزة التنفسية الاصطناعية. ومن هنا فانه بالاضافة الى انه بسبب تضرر القشرة الدماغية يمكن ان يسبب في تعطب بعض الاعضاء والحواس وهنا قد وقع الخلاف في الدية والقصاص في هذه الاعضاء، وايضاً وقع الخلاف في تداخل أو عدم تداخل تلك الاعضاء في دية وقصاص النفس. فقال بعض الفقهاء بان دية هذا المريض دية كاملة للعقل وكل واحد من تلك الحواس وفي مقابل هذا القول رأى اخر يقول بعدم انتفاء ضمان الخسائر المترتبة على ذلك بالاضافة الى الدية وهذا المقال يحاول تعيين قصاص ودية اعضاء هذا الانسان ويبين ذلك التداخل او عدم التداخل في القصاص ودية النفس.

الكلمات الرئيسية: الحياة، الموت، الحياة النباتية، الموت الدماغى، الدية، الارش.

٢٠٠
فكر واتجاه
سال سوم، شماره پنجم، بهار و تابستان ١٣٩٥



Retaliation and Ransom (Diya) in Crimes Against Patients in Vegetative State (VS), A Non-Interference Approach

Ali Akbar Pourtalebi Varaoun

Abstract

Vegetative State (VS) is a disorder of consciousness in which patients with severe brain damage are in a state of partial arousal and can not manage their voluntary actions. This state has main differences with brain death and coma. From the medicine perspective, in VS brain dead cells cannot regenerate, but because the brainstem is still alive, the circulatory system, the respiratory system, the digestive system, etc. work. Such persons can live in this state for years, even without any respiratory system. In addition to brain cells, other organs and senses also may be injured, therefore, this question raises that whether the retaliation and ransom (diya) interfere or not? Some mujtahids hold that the ransom of such crime should be a complete diya for intellect and for every sense. This essay tries to determine the retaliation and the ransom in these cases, according to interference and non-interference theories in retaliation and ransom.

Keywords: Life and Death, Vegetative State (Life), Brain Death, Ransom (Diya), Arsh.



قصاص و دیه اعضا و نفس در جنایت بر افراد دارای زندگی نباتی (با رویکرد تداخل و عدم تداخل)

علی اکبر پورطالبی و راعون*

چکیده

زندگی نباتی وضعیتی است که در آن فرد به علت آسیب (مرگ) سلول‌های قشر مغز قادر به اداره فعالیت‌های ارادی خود نیست. این وضعیت با مرگ مغزی و کما دارای تفاوت‌های اساسی است. از نظر پزشکی، سلول‌های مرده قشر مغز بازگشت نخواهند کرد، اما در عین حال با سالم بودن ساقه مغز، سیستم خون رسانی، تنفس، گوارش و امثال آنها به کار خود ادامه می‌دهد و ممکن است فرد حتی بدون دستگاه‌های تنفسی سال‌ها در این نوع از حیات بسر برد؛ از آنجا که علاوه بر آسیب به قشر مغز، تمام یا برخی از اعضا و حواس این افراد نیز دچار آسیب شوند، نسبت به دیه و قصاص اعضا و نیز تداخل یا عدم تداخل آن در دیه و قصاص نفس اختلافات بسیاری بروز نموده است؛ برخی از فقها دیه چنین افرادی را شامل دیه کامل برای عقل و هریک از حواس دانسته‌اند و در مقابل نظریات دیگری ابراز گردیده و امکان دریافت خسارات مازاد بر دیه نیز منتفی نشده است. تعیین قصاص و دیه اعضای این افراد با نگاه به تداخل و عدم تداخل در قصاص و دیه نفس، مطمح نظر این نگاشته است.

واژگان کلیدی: زندگی و مرگ، زندگی نباتی، مرگ مغزی، دیه، ارش.

* دانش‌آموخته سطح چهار حوزه علمیه قم و مرکز فقهی ائمه اطهار (ع) .

مقدمه

هوشیاری انسان به معنای آگاهی کامل نسبت به خود و محیط اطراف بوده که خود از دو جزء اصلی بیداری و آگاهی تشکیل می‌گردد. رابطه بین آگاهی و بیداری عموم و خصوص مطلق است؛ بدین معنا که شخصی که آگاهی دارد بی‌شک بیدار نیز هست، اما ممکن است شخص بیدار باشد ولی آگاهی نداشته باشد، تعریف دقیق زندگی نباتی از همین تفاوت، آشکار می‌گردد: بیداری بدون آگاهی.

تعیین دقیق خسارات وارده به اشخاص دارای زندگی نباتی، یکی از مسائل مستحدث و متنازع‌فیه موجود در محاکم قضایی و پزشکی قانونی است. از این رو، چگونگی قصاص و میزان دیه در این افراد، پرسش اصلی و مهم این نگاشته خواهد بود.

پاسخ سؤال به فراخور سبب‌های ورود به زندگی نباتی، همچون وحدت ضربه یا تعدد آن و عمدی یا غیرعمدی بودن حوادث تروماتیک (ضربه‌ای)، تغییر قابل توجهی خواهد داشت.

بحث از تداخل قصاص و دیه مقدر و غیر مقدر در کتاب‌های فقهی و قوانین جزایی مطرح شده و گاهی در برخی مقالات علمی، حتی با همین عنوان دیده می‌شود، ولی بحث در برخی، فقط با نگاه به تداخل در افراد زنده، یا فوت شده بوده و در برخی دیگر نظریات علما ذکر شده ولی ادله بررسی نشده است؛ لذا در این نگاشته با رویکرد بررسی ادله و تطبیق با موضوع زندگی نباتی به آن خواهیم پرداخت.

هدف این تحقیق، تطبیق ادله قصاص و دیات اعضا بر شخص دارای زندگی نباتی با توجه به خاص بودن موضوع می‌باشد، که در ضمن دو مبحث «چیستی زندگی نباتی» و «تداخل یا عدم تداخل قصاص و دیه» به این هدف می‌پردازد.

۱. چیستی زندگی نباتی

با توجه به اینکه زندگی نباتی شباهت زیادی با اموری مانند مرگ مغزی و کُما دارد، بررسی این موضوع ضروری می‌نماید که در ضمن سه بحث صورت می‌گیرد.

۱-۱. زندگی نباتی^۱

زندگی نباتی از شایع‌ترین عوارض بی‌هوشی می‌باشد و در پی گم‌رخ می‌دهد و علی‌رغم اینکه شخص بیدار به نظر می‌رسد، اما دارای حرکات غیر ارادی اعضا است و فاقد عملکرد ذهنی و شناختی می‌باشد. در وضعیت مذکور بیمار فاقد هوشیاری بوده و از محیط اطراف و پیرامون خود آگاهی ندارد، اما چرخه خواب، بیداری، عمل تنفس و گوارش او طبیعی است، عملکردهایی همانند ضربان قلب، تنفس، فشارخون و غیره که در اصطلاح پزشکی به عملکردهای خودکار یا خود مختار بدن معروفند، در این فرد به طور معمول وجود داشته ولی فعالیت مغزی به خصوص ندارد. (عسکری‌پور، تقی‌زاده باقی، ۱۳۹۱ش، ص ۶۹).

بنابراین حالت زندگی نباتی را نمی‌توان همانند مرگ دانست و بدین لحاظ احکام آن نیز با مرگ متفاوت است، اشخاص دارای این نوع حیات در واقع بیمارانی هستند که بدن‌بال آسیب شدید مغزی، ممکن است برای سال‌های متمادی زنده بمانند، بدون اینکه بتوانند با محیط اطراف خود ارتباطی برقرار کنند.

۲-۱. عوامل منجر به زندگی نباتی

عوامل گوناگونی برای پدیدار شدن وضعیت زندگی نباتی بیان شده است، نقطه اشتراک این عوامل ایجاد اختلال در رسیدن اکسیژن به سلول‌های قشر مغزی در مدت زمان سه تا پنج دقیقه می‌باشد، در یک تقسیم بندی می‌توان به دو گونه عوامل تروماتیک یا ضربه‌ای و غیر تروماتیک اشاره نمود؛ مراد از قسم اول، آسیب حاد قشر مغز است که با ایجاد ضربه به قسمت سر با وسایل سنگین، حوادث رانندگی و موارد مشابه این امور، واقع می‌گردد.

مراد از عوامل دسته دوم اختلالات نورودژنراتیو یا بیماری متابولیک مغز و همچنین آنومالی‌های شدید مادرزادی^۲ و بدشکلی‌های ارثی سیستم اعصاب

1. persistent vegetative state.

۲. توضیح آنکه اختلالات مادرزادی متابولیسیم و بیماری‌های نورودژنراتیو گروه متفاوتی از اختلالات مغز محسوب می‌شوند. در بیماری‌های فوق الذکر، سیستم عصبی نسبت به سایر اعضای بدن بیشتر تحت تاثیر قرار می‌گیرد.

مرکزی، و سکتته‌های قلبی و مغزی می‌باشد.

این عوامل منجر به افزایش فشار قسمت داخلی جمجمه، افزایش فشار عروق مغزی منتهی به خونریزی، صدمات هایپوکسیک، تروما، تشنج، عدم توازن الکترولیتی، اختلالات آندوکرینی و عفونت‌های سیستمیک می‌گردد. مقصود اصلی این نگاشته علل و اسباب عادی غیرجنایی و خارج از حیطه مقررات کیفری مانند سکتته مغزی، قلبی و عوامل غیر ضربه‌ای نیست، بلکه منظور، جرایمی است که به نحوی در ایجاد عارضه مذکور نقش دارند؛ جرایمی که ممکن است عمدی و یا غیرعمدی باشند.

۳-۱. زندگی نباتی و صدمات وارده

زندگی نباتی یا مرگ نئوکورتیکال^۱، نوع خاصی از مرگ مغزی یعنی مرگ قشر مغزی است که طی آن نیم‌کره‌های مغز که کنترل‌کننده فعالیت‌های اختصاصی فرد مانند: تکلم، تفکر، محاسبات، درک فضایی اشیا و عواطف و احساسات پنج‌گانه (بینایی، شنوایی و...)، شناخت و نظایر آن می‌باشد، دچار مرگ شده و به طور برگشت ناپذیر فعالیت خود را از دست می‌دهد؛ اما ساقه مغز که شامل مغز میانی، پل مغزی و بصل‌النخاع می‌باشد و انجام اکثر اعمال کنترلی بدن را برعهده دارد، از قبیل کنترل تنفس، دستگاه قلب و عروق، اعمال گوارشی و... به کار خود ادامه می‌دهد.

به توجه به این مقدمه می‌توان گفت بر شخص دارای زندگی نباتی آسیب‌های زیر وارد شده است:

۱. سلولهای قشر مغز در اثر صدمه وارده دچار مرگ شده‌اند؛
۲. ممکن است در اثر ضربه وارده به مصدوم جراحات و یا صدماتی از قبیل حارصه، دامیه، کبودی، و یا سیاه شدگی در بدن وی ایجاد شود؛
۳. عقل مصدوم در اثر مرگ قشر مغز به کلی از بین رفته و قادر به تعقل و تفکر نیست؛

1. Neocortical death.

۴. فرد مصدوم، به واسطه مرگ سلول‌های قشر مغز به صداهای اطراف واکنش نشان نمی‌دهد و فاقد حس شنوایی است؛
۵. فرد دچار مرگ قشر مغزی، قادر به لمس اشیاء نیست؛
۶. مصدوم قادر به استشمام بوهای اطراف نیست و از طریق دهان نمی‌تواند خوردن را انجام دهد یا مزه را بچشد؛
۷. مصدوم قدرت بر تکلم ندارد؛
۸. فرد دچار زندگی نباتی نمی‌تواند ریزش ادرار خود را کنترل نماید و اصطلاحاً به سلس ادرار مبتلا می‌شود؛
۹. توان مقاربت فرد از بین می‌رود.

۱. تداخل یا عدم تداخل قصاص و دیه

جنایت به لحاظ ماهیت به قتل، ضرب و جرح و به لحاظ متعلق به جنایت بر انسان و حیوان و به لحاظ داشتن و نداشتن قصد آسیب رسانی به عمد، شبه عمد و خطایی تقسیم می‌گردد. جنایتی عمدی است که توسط شخص عاقل بالغی که قصد فعل و قصد نتیجه را دارد یا آنکه فاقد قصد نتیجه است ولی عملاً به نتیجه می‌انجامد، انجام می‌پذیرد، در جنایات شبه عمد، مرتکب قصد فعل را دارد ولی فاقد قصد نتیجه است و همچنین نتیجه حاصله محصول نوعی عمل انجام شده نیست. در جنایت خطای محض، جانی فاقد قصد نتیجه و فعل می‌باشد. آنچه مربوط به بحث فعلی است بحث از مجازات اصلی در جنایات مذکور می‌باشد. قصاص مجازات اصلی جنایات عمدی بر نفس، اعضاء و منافع است که شرایط و ضوابط آن در کتاب‌های فقهی ذکر شده است. دیه اعم از مقدر و غیرمقدر (آرش)، مالی است که در شرع مقدس برای ایراد جنایت غیرعمدی بر نفس، اعضاء و منافع و یا جنایت عمدی در مواردی که به هر جهتی امکان قصاص نباشد مقرر گردیده است.

در بحث از قصاص و دیه اعضای افراد دارای زندگی نباتی، صورت‌های زیر قابل بررسی است:

۱. تداخل و عدم تداخل دیه طرف در دیه نفس.

۲. تداخل و عدم تداخل قصاص طرف در قصاص نفس
 ۳. تداخل و عدم تداخل دیه اعضا در یکدیگر.
 ۴. تداخل و عدم تداخل قصاص اعضا در یکدیگر.
 ۵. جایگزینی خسارات مازاد بر دیه واحد، به جای دیات متعدد.
 ۶. دیات متعدد با فرض فوت شخص دارای زندگی نباتی.
 ۷. دیات متعدد با فرض بهبودی و ترمیم شخص دارای زندگی نباتی.
- در این نگاشته به بررسی صورت اول و دوم، خواهیم پرداخت و بررسی صورت‌های دیگر به مقالات دیگری نیاز دارد.

به هر روی قبل از ورود به بحث اصلی ذکر چند مقدمه ضروری می‌نماید:

۱. در کتاب‌های فقهی در بحث قصاص و دیات، بحثی تحت عنوان «تدخل دیه الطرف فی دیه النفس» و «يدخل قصاص الطرف فی قصاص النفس» مطرح گردیده است، باید دانست که مراد از «طرف» معنای عام آن است و هرگونه جنایت مادون نفس، اعم از قطع عضو، جرح، لطمه و سلب منافع را شامل می‌شود (ر.ک: اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۳، ص ۴۴۶؛ خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۷، ص ۱۹۰؛ رحمتی ۱۳۷۷ش، ج ۲، ص ۱۴).
۲. مراد از دیه در این بحث معنای عام آن است و شامل ارش هم می‌شود.
۳. بحث تداخل دیات در مورد دو یا چند جنایت است که همگی دارای دیه یا ارش بوده و مقدار برخی از برخی دیگر کمتر باشد، که در این صورت از تداخل دیه أقل در دیه اکثر صحبت می‌شود. بنابراین، اگر دیه دو جنایت یکسان باشد از تداخل یکی در دیگری سخن به میان نمی‌آید، جز در مورد دیه مادون نفس نسبت به دیه نفس، که فقط در این مورد، برابری و مساوات، مانع از جریان بحث نمی‌باشد.
۴. این بحث در جایی است که نوع جنایت‌ها مساوی باشد، یعنی دو یا چند دیه اصلی باشند نه تصالحی و همچنین دو جنایت یکی عمدی و دیگری خطایی نباشد (مرعشی نجفی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۶۵).

اکنون با طرح یک سؤال موضوع بحث به خوبی روشن می‌گردد که اگر کسی با وارد کردن ضربه‌ای به سر دیگری، سبب ابتلای شخصی به زندگی نباتی گردد و علاوه بر جراحت، آسیب و صدمه به قشر مغزی و از کار افتادگی برخی از

أعضاء، شخص مورد نظر در مدت زمان کم، فوت نماید؛ آیا دیة جراحات و صدمات دیگر و منافع، در دیة نفس تداخل می‌کند یا خیر؟ البته پیشتر گفتیم که زندگی نباتی به مرگ ملحق نمی‌شود و بحث دخول دیة أعضاء در دیة نفس، سالبه به انتفاء موضوع است، اما برای بررسی همه جوانب مسأله به صورت گذرا، و با فرض فوت زود هنگام شخص بعد از بیداری از کما این بحث قابل ارائه می‌باشد.

برای این مسأله صور زیر قابل تصور است:

۱. جرح و قتل با یک ضربه صورت پذیرد؛
۲. دو یا چند ضربه بر شخص وارد شود و در نتیجه همه آن ضربه‌ها، شخص فوت شود؛
۳. دو یا چند ضربه به شخص وارد شود و فقط به واسطه برخی از جنایات شخص فوت شود.

در هر سه صورت نیز کلام در دو مبحث می‌باشد؛ الف: دیه ب: قصاص.

۱ - ۱. تداخل یا عدم تداخل دیة طرف در دیة نفس در صورت وحدت ضربه

اگر با بروز تصادف یک ضربه اصابت نماید و منجر به مرگ قشر مغزی شود و شخص بعد از بیداری از کما در مدت زمان کم، فوت نماید، در این صورت سؤال اصلی اینست که آیا علاوه بر دیة نفس، به صدمه بر قشر مغز نیز دیه تعلق می‌گیرد یا خیر؟ همچنین با ورود به زندگی نباتی، بسیاری از منافع شخص سلب می‌گردد، آیا با فوت زود هنگام این شخص دیة منافع در دیة نفس تداخل می‌نماید یا خیر؟ این فرض گرچه عیناً در کلمات فقهای امامیه دیده نمی‌شود، اما با توجه به موارد مشابه و اصول و ضوابط فقه شیعه، می‌توان گفت علمای امامیه در این فرض قائل به تداخل دیة طرف (أعضاء و منافع) در دیة نفس می‌باشند.

۱ - ۱ - ۲. ادلة تداخل

دلیل اول: اجماع

شیخ طوسی رحمته الله در کتاب *الخلافة* می‌فرماید: «یدخل قصاص الطرف فی قصاص

النفس، و دية الطرف تدخل في دية النفس، مثل أن يقطع يده ثم يقتله، أو يقطع عينه ثم يقتله، فليس عليه إلا قتله أو دية النفس، ولا يجمع بينهما»، (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۶۳). بعد در استدلال بر دخول قصاص و دیه طرف در قصاص و دیه نفس می نگارد: «دلینا: إجماع الفرقة وأخبارهم». (همان، ص ۱۶۴).

مرحوم صاحب جواهر می نگارد: «...لو كان الجاني في الفرض واحدا دخلت دية الطرف في دية النفس إجماعاً منّا بقسميه إذا كانت قد ثبتت أصالة...». (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۶۲).

اشکال: با توجه به استناد برخی از علما به ادله ای که پس از این بیان می شود، اجماع مدرکی یا محتمل المدرکیه بوده و قابل استناد نمی باشد.

دلیل دوم: استناد به صحیحۀ ابو عبیده

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَجْزُوبٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلًا يَعْمُودُ فُسْطَاطٍ عَلَى رَأْسِهِ ضَرْبَةً وَاحِدَةً فَأَجَافَهُ حَتَّى وَصَلَتِ الضَّرْبَةُ إِلَى الدِّمَاجِ فَذَهَبَ عَقْلُهُ؟ فَقَالَ عليه السلام: إِنْ كَانَ الْمَضْرُوبُ لَا يَعْقِلُ مِنْهَا الصَّلَاةَ وَلَا يَعْقِلُ مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ فَإِنَّهُ يُنْتَظَرُ بِهِ سَنَةٌ فَإِنْ مَاتَ فِيهَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّنَةِ أُقِيدَ بِهِ ضَارِبُهُ وَإِنْ لَمْ يَمُتْ فِيهَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّنَةِ وَ لَمْ يَرْجِعْ إِلَيْهِ عَقْلُهُ أُغْرِمَ ضَارِبُهُ الدِّيَةَ فِي مَالِهِ لِذَهَابِ عَقْلِهِ. قُلْتُ لَهُ: فَمَا تَرَى عَلَيْهِ فِي الشَّجَةِ شَيْئاً؟ قَالَ عليه السلام: لَا لِأَنَّهُ إِنَّمَا ضَرَبَهُ ضَرْبَةً وَاحِدَةً فَجَنَّتِ الضَّرْبَةُ جِنَايَتَيْنِ فَأَلْزَمُهُ أُغْلَظَ الْجِنَايَتَيْنِ وَ هِيَ الدِّيَةُ. وَلَوْ كَانَ ضَرِبُهُ ضَرْبَتَيْنِ فَجَنَّتِ الضَّرْبَتَانِ جِنَايَتَيْنِ لِأَلْزَمْتُهُ جِنَايَةَ مَا جَنَّتَا كَأَنَّا مَا كَأَنَّا إِلَّا أَنْ يَكُونَ فِيهِمَا الْمَوْتُ فَيَقَادَ بِهِ ضَارِبُهُ...». (كلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۳۲۵)^۱

۱. راویان واقع در سند همگی دارای توثیق خاص هستند، اما در مورد ابراهیم بن هاشم گرچه هیچ قدح و مذمتی وارد نشده ولی توثیق خاص با لفظ (ثقة) نیز وارد نشده است. علمای متأخر راه های متعددی را برای اثبات وثاقت ایشان بیان کرده اند، (ر.ک: حائری مازندرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۲۱۴-۲۱۵) محقق خوئی در مورد وثاقت ایشان می نگارد: «لا ينبغي الشك في وثاقة إبراهيم بن هاشم»، و بعد ادله ای بر این مطلب اقامه می نماید: «... اول اینکه: علی بن ابراهیم که در جلالت و وثاقت او هیچ شبهه ای وجود ندارد، بسیار از پدر خود نقل روایت نقل می کند، و این کاشف از اعتماد کامل»

أبو عبیده می گوید از امام باقر علیه السلام سؤال کردم مردی با عمود خیمه بر سر مرد دیگری یک ضربه زده و سر او را شکافته تا این که ضربه به مغز می رسد و عقل او را از بین می برد (حکم قضیه چیست؟) حضرت علیه السلام فرمود: اگر مضروب در اثر آن ضربه نماز را و آن چه را می گوید و به او گفته می شود نفهمد و درک نکند یک سال باید منتظر شد، اگر در این فاصله بمیرد، ضارب قصاص می شود و اگر نمیرد و عقلش برنگردد ضارب باید به خاطر از بین رفتن عقل مضروب، از مالش دیه او را بدهد.

أبو عبیده می گوید از امام علیه السلام در مورد شکافتن سر مضروب سؤال پرسیدم که آیا بر عهده جانی چیزی واجب نیست؟ حضرت علیه السلام فرمود: «خیر زیرا جانی یک ضربه زده و آن یک ضربه باعث دو جنایت شده است، در نتیجه او را به جنایت شدیدتر که دیه کامل است ملزم نمودم...».

« او به پدرش می باشد، ثانیاً سید بن طاووس، در ضمن نقل روایتی از صدوق که ابراهیم بن هاشم در سند آن واقع شده، می نویسد: «رواة الحدیث ثقات بالاتفاق»، (سید بن طاووس، ۱۴۰۶ق، ص ۱۵۸)؛ ثالثاً مرحوم نجاشی، در مورد او می نگارد: «اول من نشر حدیث الکوفیین بقم هو»، (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ص ۱۶) و در میان قمیین افرادی وجود دارند که در امر حدیث بسیار سخت گیر می باشند و اگر شائبه ذم و نقص در او بود قمیین هرگز تسالم بر اخذ روایت از او نمی نمودند». (خویی، بی تا، ج ۱، ص ۳۱۷)؛ همچنین آیت الله شبیری زنجانی می فرماید: «به دست آوردن وثاقت اشخاص منحصر به این نیست که ببینیم آیا در مورد آنان تعبیر «ثقة» به کار رفته یا نه؟ روش معمول و متعارف در مورد شرح حال افراد بزرگ هم نیست که از این گونه تعابیر استفاده کنند؛ بلکه خصوصیات را ذکر می کنند که بیانگر منزلت فوق وثاقت آنان است. مثلاً در مورد آیت الله بروجردی، هیچ وقت تعبیر ثقة را به کار نمی برند، کما اینکه در مورد صدوق، نه نجاشی و نه شیخ، هیچ کدام کلمه ثقة را به بکار نبرده اند. ولی اوصاف دیگری که درباره وی گفته اند و نیز عمل اصحاب، کاشف از جلالت شأن او و اعتماد آنان به وی می باشد». این امر بر ابراهیم بن هاشم نیز منطبق است؛ از تعبیر «اول من نشر حدیث الکوفیین بقم هو» و نیز از ملاحظه ی عمل اصحاب - علی اختلاف مشاربهم - در مورد او، و از روش مرحوم کلینی در کافی که برای عمل نوشته و چند هزار روایت را آورده که در سند آنها نام ابراهیم بن هاشم به چشم می خورد، و از اینکه صدوق یا شیخ طوسی - که پیوسته در وثاقت افراد مناقشه می کند - حتی در یک روایت، به این بهانه که در طریقش ابراهیم بن هاشم است، مناقشه نکرده اند، و بالاخره از اعتماد کامل علی بن ابراهیم - که در وثاقت و جلالت وی بحثی نیست - به پدرش ابراهیم بن هاشم به خوبی مطمئن می شویم که آنان نه تنها او را ثقة می دانسته اند، بلکه روش و عمل آنان به مراتب از به کار بردن کلمه ثقة بالاتر است و تردیدی باقی نمی ماند که روایاتی که وی در طریق آنهاست، اگر از جهت سایر روایات مشکلی نداشته باشد، از روایات صحیح محسوب می شود.» (شبیری زنجانی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۱، ص ۳۹۰۸).

محقق خوئی رحمته الله علیه در استدلال به صحیحه می نگارد: «مورد صحیحه گرچه دخول دیه طرف در دیه عقل است و از بحث ما خارج است ولی مقتضای عمومیت تعلیل دخول دیه طرف در دیه نفس که مفروض بحث ما است، می باشد.» (خویی، بی تا، ج ۴۲، ص ۲۴).

بنابراین به مقتضای قضیه «العلة تعمم وتخصص» تعلیل در روایت «لأنه إنما ضربته ضربة واحدة فجنبت الضربة الجنایتین فالزمه أغلظ الجنایتین وهي الدية» در بحث ما نیز جریان دارد.

آیت الله تبریزی رحمته الله علیه برای تسری روایت به مانحن فیه از عدم احتمال فرق کمک می گیرد و می نویسد: «مفاد روایت دخول دیه شکافتن سر در دیه عقل است و احتمال فرق بین ذهاب عقل و نفس وجود ندارد.» (تبریزی، ۱۴۲۸ق، ص ۶۲).

البته نکته قابل توجه اینست که روایت در مورد ضرب و جرح عمدی می باشد ولی کلام در مبحث اول در مورد جراحت و قتل غیر عمد است، در عین حال با استناد به عمومیت دلیل یا عدم احتمال فرق، روایت می تواند مستندی برای این فرض قرار گیرد.

دلیل سوم: تمسک به اصل براءت

شیخ طوسی رحمته الله علیه در بحث دخول دیه طرف در نفس می نگارد: «دلیلنا: إجماع الفرقة وأخبارهم وأیضا الاصل براءة الذمة.» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۶۴).

اشکال این دلیل این است که اصل بر عدم تداخل است؛ زیرا در کتابهای فقهی در موارد گوناگون از کلمات علما، قول به عدم تداخل دیات استفاده می شود و اصل اولی را بر عدم تداخل دیات گذاشته اند. (رک: حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۴۱۵؛ حائری طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۶، ص ۴۹۹؛ خویی، بی تا، ج ۴۲، ص ۲۵).

در پاسخ به این اشکال می توان گفت نظر صواب این است که قدر مسلم از تداخل، همین قسم بوده و گرچه در برخی صور اختلافاتی در کلمات علما دیده می شود ولی تداخل در این قسم مورد پذیرش علما است، علاوه بر اینکه استناد به صحیحه ابو عبیده با بیانی که گذشت بلا مانع است.

۲-۲. تداخل یا عدم تداخل قصاص طرف در قصاص نفس در صورت وحدت ضربه

شخصی با زدن یک ضربه به صورت عمد به سر دیگری، باعث صدمه به سلول‌های مغز شده و مضروب به کما می‌رود، او بعد از بیداری از کما در مدت زمان کمی، فوت می‌کند.

۱-۲-۲. موضوع قصاص نفس

قبل از ورود به بحث، به فراخور بحث قصاص، طرح موضوع قصاص نفس لازم می‌نماید. فقها موجب قصاص نفس را «ازهاق نفس» می‌دانند. محقق حلی^۱ در این باره می‌نویسد: «موجب قصاص عبارت است از خارج کردن جان انسانی که خون او محترم بوده^۱ و جانی و مجنی علیه مساوی باشند^۲ و جنایت از روی عمد و به ناحق باشد.» (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۱۸۰). شبیه این تعبیر در کلمات بسیاری از فقها وجود دارد. (رک: محقق حلی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۲۹۲؛ عاملی، شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۱۰، ص ۱۲؛ امام خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۰۸).

در تبیین معنای ازهاق نفس، نظرات مختلفی وجود دارد. برخی بیان کرده‌اند: «ازهاق به معنای اتلاف است.» (اسدی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۳۵)؛ ولی بسیاری آن را اخراج روح از بدن می‌دانند. صاحب ریاض می‌گوید: «موجب قصاص این است که شخص بالغ و عاقل، ازهاق نفس معصوم نماید یعنی نفس او را خارج نماید.» (حائری طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۶، ص ۱۸۱). صاحب جواهر^۳ نیز مشابه همین عبارت را ذکر می‌نماید. (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۲، ص ۱۱).

در مورد این که مراد از «اخراج روح»، اخراج حقیقی است یا مجازی، بین فقها، اختلاف است که ریشه در مباحث کلامی دارد. شهید ثانی^۴ قائل به مجاز بودن اخراج است و بیان می‌کند: «ازهاق نفس به معنای خارج کردن آن است، جوهری می‌گوید: زهوق نفس یعنی خروج نفس و به‌کار بردن واژه ازهاق در مورد پایان تعلق نفس به بدن مجاز است؛ زیرا واقعاً روح داخل جسم نیست.» (عاملی، شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۵، ص ۶۵).

۱. با این قید، افراد مهدور الدم خارج می‌شوند.

۲. منظور تساوی در برخی شرایط مانند تساوی در دین یا تساوی در عقل می‌باشد.

در مقابل از ظاهر برخی آیات استفاده می‌شود که روح در داخل بدن انسان حلول کرده است و در هنگام مرگ از آن خارج می‌شود؛ آیاتی مانند: (فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ) (حجر: ۲۹) و آیه (فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ) (واقعه: ۸۳). عرف نیز این را پذیرفته و در نظر او این استعمال، مجازی نیست.

به هر حال از دیدگاه فقهی، زمانی حکم به قصاص نفس می‌شود که بین روح و جسم انسان، مفارقت حاصل شود و مرگ شخص تحقق یابد؛ و اثبات آن امروزه توسط پزشکان قانونی و کارشناسان تخصصی مربوط صورت می‌گیرد. بر بنیاد آنچه گفته شد و با توجه به بحث موضوع شناسی زندگی نباتی، روشن می‌شود بحث قصاص نفس در مورد شخص دارای زندگی نباتی یا إغمای عمیق، سالبه به انتفاء موضوع است، ولی با فرض تحقق موت بعد از حالت زندگی نباتی این بحث قابل إرائه می‌باشد.

۷۱ در این فرض، سؤال اصلی این است که آیا قصاص جراحات و عضو (سلول‌های مغز) در قصاص نفس تداخل می‌نماید یا خیر؟
 قصاص و دپه اعضا و نفس در جنایت بر افراد دارای زندگی نباتی
 در فرض وحدت ضربه و تعدد جنایات‌ها و سرایت آنها به فوت شخص مضروب، علما قائل به تداخل قصاص طرف در قصاص نفس شده‌اند. شیخ طوسی رحمته‌الله در استدلال بر این نظر می‌نگارد: «دلیلنا: إجماع الفرقة وأخبارهم وأیضا الاصل براءة الذمة، وما أوجبناه مجمع علیه، وما زاد علیه یحتاج الی دلیل.» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۶۴).

۲ - ۲ - ۲. ادله تداخل

دلیل اول: اجماع منقول

در این بحث تنها ابن‌عربی رحمته‌الله از مخالفین می‌باشد. (حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۳۹۶ و ۴۰۶) ولی فقهای دیگر قائل به تداخل می‌باشند؛ بنابراین گرچه مسأله اجماعی نیست ولی مشهور علماء قائل به تداخل می‌باشند. (ر.ک: طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۶۳، ۱۹۱، ۲۰۹؛ خویی، بی‌تا، ص ۲۵ و...).

دلیل دوم: ملازمه عادی قتل با جرح

قتل عادتاً از جرح جدا نمی‌باشد، به عبارت دیگر بیشتر قتل‌ها با ورود جراحات همراه بوده و از ایراد صدمات بدنی، خالی نیست و از این رو در روایات برای این گونه صدمات، دیه جداگانه‌ای پیش‌بینی نشده است؛ بنابراین اگر ما در فرض وحدت ضربه نیز قائل به عدم تداخل شویم، حکم به قصاص نفس منفرداً، دارای مصادیق بسیار نادر و کم خواهد شد. (مرعشی نجفی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۶۵).

دلیل سوم: صحیحۀ محمد بن قیس

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي رَجُلٍ فَقَأَ عَيْنِي رَجُلٌ وَ قَطَعَ أُذُنِي ثُمَّ قَتَلَهُ فَقَالَ: إِنْ كَانَ فَرَقَ بَيْنَ ذَلِكَ أَقْتَصَّ مِنْهُ ثُمَّ يُقْتَلُ وَإِنْ كَانَ ضَرْبُهُ ضَرْبَةً وَاحِدَةً ضُرِبَتْ عُقُوبَةُ وَكَمْ يُقْتَصَّ مِنْهُ.» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۳۲۶).^۱

محمد بن قیس از امام باقر یا امام صادق عَلَيْهِمَا السَّلَامُ نقل می‌کند درباره فردی که دو چشم دیگری را کور کرده و دو گوش او را بریده و سپس او را کشته، فرمود: اگر این جنایات را پراکنده انجام داده است (چند ضربه زده) ابتدا جنایات دیگر قصاص شده و سپس کشته می‌شود و اگر یک ضربه به مجنی‌علیه زده است گردش زده می‌شود و جنایات دیگر قصاص نمی‌شود.

در روایت آمده است که اگر در اثر یک ضربه، جنایت بر طرف و جنایت بر

۱. راویان حدیث همگی توثیق خاص دارند، ولی محمد بن قیس که راوی از امام صادق و امام باقر عَلَيْهِمَا السَّلَامُ می‌باشد، مشترک بین شش راوی می‌باشد (محمد بن قیس ابی أحمد الأسدی، محمد بن قیس ابی عبد الله الأسدی، محمد بن قیس ابی نصر الأسدی و محمد بن قیس الأنصاری) که چهار نفر از اینها (محمد بن قیس ابی أحمد الأسدی، و محمد بن قیس ابی عبد الله الأسدی، محمد بن قیس ابی قدامه الأسدی و محمد بن قیس الأنصاری) معروف و مشهور نیستند و دو نفر دیگر (محمد بن قیس ابی عبد الله البجلی و محمد بن قیس ابی نصر الأسدی) معروف و مشهور بوده و دارای کتاب می‌باشند؛ لذا این اسم عند الاطلاق به این دو نفر انصراف دارد، (خوئی، بی‌تا، ج ۱۷، ص ۱۷۶)، و چون هر دوی آنها ثقة هستند اشتراک ضرری به سند وارد نمی‌کند، مرحوم نجاشی در مورد «محمد بن قیس بجلی» می‌گوید: «ثقة عين كوفي»، (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۳۲۳)، و در مورد «محمد بن قیس ابونصر اسدی» مرحوم شیخ عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌نگارد: «ثقة ثقة.» (طوسی، ۱۴۲۷ق، ص ۲۹۳).

نفس پدید آید، قصاص طرف در قصاص نفس تداخل می‌کند و این تعلیل، عام است.

دلیل چهارم: صحیحہ حفص بن البختری

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، عَنْ إِبرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ ضُرِبَ عَلَى رَأْسِهِ فَذَهَبَ سَمْعُهُ وَبَصَرُهُ وَاعْتَقِلَ لِسَانُهُ ثُمَّ مَاتَ؟ فَقَالَ: إِنْ كَانَ ضَرْبُهُ ضَرْبَةً بَعْدَ ضَرْبَةٍ اقْتَصَّ مِنْهُ ثُمَّ قُتِلَ وَإِنْ كَانَ أَصَابَهُ هَذَا مِنْ ضَرْبَةٍ وَاحِدَةٍ قُتِلَ وَلَمْ يُقْتَصَّ مِنْهُ». (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، ص ۲۵۳).

حفص بن بختری می‌گوید از امام صادق عليه السلام درباره مردی سؤال کردم که ضربه‌ای بر سرش وارد شده و شنوایی و بینایی و قدرت تکلم خود را از دست داده و سپس مرده است، حضرت فرمود: اگر جانی با ضربات متعدد و متوالی به او ضربه زده است به واسطه جنایاتش قصاص شده و بعد کشته می‌شود و اگر این جنایات با یک ضربه انجام شده باشد، جانی کشته می‌شود و به واسطه جنایاتش قصاص نمی‌شود.

در این روایت نیز امام عليه السلام در صورت بروز جنایات متعدده و فوت شخص مجنی‌علیه با یک ضربه، حکم به تداخل قصاص جنایات در قصاص نفس می‌نماید. در مقابل، مرحوم ابن‌دریس حلی به دلیل قبول نکردن خبر واحد و با استناد به ظاهر دو آیه قرآن به عدم تداخل نظر داده است.

ایشان می‌نویسد: «ظاهر دو آیه (فَمَنْ اَعْتَدَىٰ عَلَيَّكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَىٰ عَلَيْهِمْ) (بقره: ۱۹۴) و (وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ) (مائده: ۴۵) عدم تداخل قصاص طرف در قصاص نفس می‌باشد.» (حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۳۹۶).

ظاهر آیه اول دستور به برخورد یکسان و برابر در موارد جنایات است، که با عدم تداخل سازگار است و ظاهر آیه دوم، دستور به قصاص در مورد جراحات بوده و آن را به برخی موارد اختصاص نداده است.

با توجه به اثبات حجیت خبر واحد در مباحث اصولی باید از إطلاق آیات مورد استناد ابن‌دریس به واسطه دو روایت مذکور دست کشیده و دو روایت

إطلاق آیات را به غیر فرض مذکور اختصاص داده است. علاوه بر اینکه دلیل دوم نیز برای اثبات این مطلب کافی به نظر می‌رسد. البته این در صورتی است که از ابتدا دو آیه مورد بحث را به صورت عدم قتل شخص مجروح اختصاص ندهیم که این مطلب نیز به دلیل اینکه در دو آیه خطاب به خود شخص مجروح است قابل اثبات می‌باشد.

۲-۳. تداخل یا عدم تداخل دیه طرف در دیه نفس در صورت تعدد ضربه و استناد فوت به همه آنها

اگر شخصی با وارد کردن چند ضربه غیر عمدی به دیگری، باعث ورود او به حالت کما شود و بعد از بیداری از کما به واسطه همه آن ضربات در مدت زمان اندکی فوت نماید. بنابر نظر همه فقهاء دیه اطراف و اعضا در دیه نفس تداخل می‌کند و تنها دیه نفس لازم است، یعنی در صورت سرایت جنایات متعدده بر اعضا، به نفس، فقط یک دیه لازم است. (ر.ک: طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۹۶؛ علامه حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۱۱)

محقق اردبیلی^۱ در مورد تداخل دیه اعضا در نفس، در فرض سرایت جنایات متعدده به نفس (که به صورت غیر عمد واقع شده باشد)، می‌نگارد: «در این صورت، فقط یک دیه نفس لازم است، چون اطراف و جراحات در نفس تداخل می‌نمایند... دلیل مطلب، إجماع و نص می‌باشد.» (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۴، ص ۱۲۹)؛ حتی محقق خوئی که در فرض بعدی (صورتی که قتل مستند به یکی از ضربات باشد و جنایت بر طرف مستند به ضربه‌ای دیگر) در مقابل مشهور قائل به عدم تداخل است، در فرض مورد بحث (صورتی که قتل مستند به همه ضربات باشد) به تداخل تصریح می‌نماید. (خویی، بی‌تا، ص ۲۵)

۱ - ۳ - ۲. ادله تداخل

دلیل اول: اجماع مستفیض. (ر.ک: محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۲۲۰؛ علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۵، ص ۵۰۹؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۲، ص ۳۵۹)

دلیل دوم: لزوم استقرار جنایت

سرایت، ادامه جنایت بوده و با استقرار جنایت حکم نیز ثابت می‌گردد، در این

مبحث چون تمام ضربات باعث قتل گردیده‌اند، همگی سبب حکم به یک دینه نفس می‌گردند. (علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۵، ص ۴۳۴).

دلیل سوم: استناد به صحیحہ ابو عبیدہ

«... وَكُوَ كَانَ ضَرْبُهُ ضَرْبَتَيْنِ فَجَعَلَ الضَّرْبَتَانِ جِنَايَتَيْنِ لِلزَّمْتِ جِنَايَةً مَا جَعَلْنَا مَا كَانَتْما إِلَّا أَنْ يَكُونَ فِيهِمَا الْمَوْتُ فَيَقَادَ بِهِ ضَارِبُهُ بِوَاحِدَةٍ وَتُطْرَحَ الْأُخْرَى قَالَ: وَقَالَ: فَإِنْ ضَرْبُهُ ثَلَاثَ ضَرْبَاتٍ وَاحِدَةً بَعْدَ وَاحِدَةٍ فَجَعَلْنَا ثَلَاثَ جِنَايَاتٍ الزَّمْتِ جِنَايَةً مَا جَعَلَ الثَّلَاثُ ضَرْبَاتٍ كَأَيَّةٍ مَا كَانَتْ مَا لَمْ يَكُنْ فِيهَا الْمَوْتُ فَيَقَادَ بِهِ ضَارِبُهُ...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۳۲۵)

این قسمت از صحیحہ دلالت دارد بر اینکه اگر ضربات متعدد عمدی، منجر به جنایات متعدد شود که یکی از آنها قتل باشد، حکم، قصاص است و پرداخت دینه نفس در صورت غیر عمد، مطلبی مسلم است.

بعد از ذکر ادله، ذکر این نکته لازم است که فقهای که این صورت را متعرض شده‌اند، حکم به تداخل نموده و به تبع مرحوم شیخ طوسی فرموده‌اند دلیل این حکم، اجماع فرقه و نص می‌باشد این که منظور از نص، کدام روایت است در هیچ کتاب فقهی معین نگردیده است و بسیاری از فقها فرموده‌اند حکم به تداخل روشن و واضح است و به نظر می‌رسد در این صورت نیز قول به تداخل به واسطه ادله فوق‌الذکر صحیح می‌باشد.

۴ - ۲. تداخل یا عدم تداخل قصاص طرف در قصاص نفس در صورت تعدد ضربه و استناد قتل به همه آنها

اگر شخصی عمداً با وارد کردن چند ضربه به دیگری باعث ورود آن شخص به کما شده و بعد از بیداری از کما در زمان کمی، در اثر همه آن ضربه‌ها فوت نماید، در این صورت گرچه در مورد ضارب واحد، در کلمات علما مطلبی وجود ندارد، ولی در مورد ضربات مسریه از ناحیه افراد متعدد، مشهور علما قائل به تداخل می‌باشند. (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۹، ص ۴۶۲). و می‌توان گفت شیخ طوسی رحمته الله در *المبسوط*؛ قاضی ابن براج رحمته الله در *المهذب* و ابن ادریس رحمته الله در *السرائر*، قائل به

عدم تداخل شده‌اند علامه علیه السلام نیز در *المختلف* قول مرحوم شیخ طوسی را قوی می‌داند. (طوسی، ۱۳۸۷ ق، ج ۷، ص ۱۴؛ قاضی ابن براج، ۱۴۰۶ ق، ج ۲، ص ۶۳؛ حلی، ۱۴۱۰ ق، ج ۳، ص ۳۹۶؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ ق، ج ۹، ص ۶۲)

۱ - ۴ - ۲. دلیل بر تداخل: استناد به صحیحۀ ابو عبیده

«... وَ لَوْ كَانَ ضَرْبُهُ ضَرْبَيْنِ فَجَعَلَ الضَّرْبَتَانِ جِنَايَتَيْنِ لِلزَّمْتِ جِنَايَةً مَا جَتَا كَانَتَا مَا كَانَتَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ فِيهِمَا الْمَوْتُ فَيَقَادِرُ بِهِ ضَارِبُهُ [بِوَأَحَدَةٍ وَ تُطْرَحَ الْأُخْرَى قَالَ: وَقَالَ] فَإِنَّ ضَرْبَهُ ثَلَاثَ ضَرْبَاتٍ وَاحِدَةٌ بَعْدَ وَاحِدَةٍ فَجَنَيْنَ ثَلَاثَ جِنَايَاتٍ الزَّمْتِ جِنَايَةً مَا جَتَا الثَّلَاثُ ضَرْبَاتٍ كَأِنَّهُ مَا كَانَتْ مَا لَمْ يَكُنْ فِيهَا الْمَوْتُ فَيَقَادِرُ بِهِ ضَارِبُهُ...». (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۷، ص ۳۲۵)

این قسمت از روایت دلالت دارد بر اینکه اگر ضربات متعدد عمدی منجر به جنایات متعدد شود که یکی از آنها قتل باشد، حکم قصاص نفس است و جنایات دیگر قصاص ندارد.

البته این اشکال مطرح است که این روایت با دو روایت محمد بن قیس (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۷، ص ۳۲۶) و حفص بن البختری معارض است (طوسی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱۰، ص ۲۵۳) که سابقاً ذکر گردید. توضیح اینکه در دو صحیحۀ مزبور ملاک تداخل و عدم تداخل، وحدت و تعدد ضربه بیان گردیده و فرض بحث ما ورود چند ضربه به مجنی علیه است.

ولی جواب از صحیحۀ محمد بن قیس این است که ظاهر این روایت فوت شخص مجنی علیه با برخی از ضربات و عدم دخالت ضربات دیگر در قتل او می‌باشد، که این فرض در مباحث بعد ذکر خواهد شد. توضیح اینکه ظاهر از عبارت راوی «... فِي رَجُلٍ فَقَأَ عَيْنِي رَجُلٌ وَقَطَعَ أُذُنِي ثُمَّ قَتَلَهُ...» که دارد «ثم قتله» همین مطلب می‌باشد، بنابراین بین دو روایت تعارضی وجود ندارد.

اما جواب از روایت حفص بن البختری نیز آن است که گرچه روایت حفص در مورد این که چند ضربه با هم باعث قتل شده باشد یا نه، إطلاق دارد و صورت انتساب قتل به همه ضربات را نیز به حکم إطلاق شامل می‌شود، اما با روایات دیگر إطلاق این روایت را قید می‌زنیم. توضیح اینکه روایاتی داریم دال

بر اینکه اگر ضربات متعدد و متوالی در کار باشد و بعد از ضربات شخص مجنی علیه فوت نماید، حکم، قصاص است. (ر.ک: حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ابواب قصاص نفس، باب ۱۱، ح ۲ و ۱۰)

با این روایات، روایت حفص بن البختری و حکم به عدم تداخل، به صورتِ اِستنادِ قتل به برخی از ضربات اختصاص پیدا می‌کند و روایت ابو عبیده بر صورت تسری همه ضربات به موت حمل شده و بدین صورت تعارض مرتفع می‌گردد. به نظر می‌رسد رفع تعارض به نحو مذکور ممکن است و صحیحۀ ابو عبیده می‌تواند دلیل بر تداخل باشد، اما اگر به هر دلیلی، تعارض، مستقر شود، دو صحیحۀ محمد بن قیس و حفص مقدم می‌شود، چون با اِطلاقات ادله مثبت قصاص طرف و نفس همچون دو آیه: (فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ)، (بقره: ۱۹۴) و (وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ) (مائده: ۴۵) و همچنین اصل اولی عدم تداخل، موافق می‌باشند.

۷۷

۵ - ۲. تداخل یا عدم تداخل دیه طرف در دیه نفس در صورت تعدد ضربه و اِستناد فوت به برخی از آن‌ها

این مبحث خود دارای دو صورت است:

صورت اول این‌که در فاصله میان جنایت بر طرف و جنایت منتهی به مرگ، در مجنی علیه بهبودی حاصل شود، در این فرض، حکم عدم تداخل دیه است؛ زیرا اولاً با وقوع جراحت بر عضو ضمانت تحقق یافته و مستقر می‌گردد و با وقوع جنایت دوم حکم مختص به آن مترتب می‌گردد، ثانیاً مقتضای اِطلاق ادله دیه در اعضا این است که برای هر جنایت دیه ثابت شود و حکم به عدم ثبوت متوقف است بر دلیل مخالف که در این فرض وجود ندارد. (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۷، ص ۲۱).

صورت دوم این‌که در فاصله میان جنایت بر طرف و جنایت منتهی به مرگ، در مجنی علیه بهبودی حاصل نشود، در حکم این مورد سه نظر در میان فقهای امامیه دیده می‌شود.

رای نخست تداخل مطلقاً است. (ر.ک: طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۶۳؛ محقق حلی،

۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۱۸۶؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۵۹۳؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۶۲).

رای دوم: عدم تداخل مطلقاً است. عده‌ای از فقها مثل محقق خوئی در این فرض به عدم تداخل دیه معتقد هستند. (خویی، بی‌تا، ص ۲۵)

رای سوم تفصیل بین دو صورت نزدیک بودن زمان دو ضربه و فاصله زمانی داشتن آن دو و قول به تداخل در صورت اول و عدم تداخل در صورت دوم است. (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۳، ص ۴۴۶؛ خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۷، ص ۱۹۰)

ظاهراً به دلیل این که با وجود فاصله زمانی زیاد بین دو ضربه، نوعاً جراحت اول بهبودی پیدا می‌کند، این صورت از فرض دوم (عدم حصول بهبودی بین دو جنایت) خارج می‌شود و به فرض اول (بین دو ضربه بهبودی حاصل شود) داخل می‌شود، بنابراین با فرض کم بودن فاصله زمانی بین دو ضربه، این نظریه به نظریه اول (تداخل مطلقاً) ملحق می‌شود و در واقع تفصیلی برای صورت دوم محسوب نمی‌گردد.

عمده دلیل رای نخست، اجماع است. (ر.ک: طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۶۴؛ محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۱۸۶؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۲، ص ۶۲ و مدنی کاشانی، ۱۴۱۰ق، ص ۲۸).

اشکال اول این است که اجماع محقق نیست و نقل اجماع تمام نیست؛ به دلیل اینکه اولاً مسأله در کلام بسیاری مطرح نشده است و ثانیاً محقق اردبیلی رحمته در صورت فاصله زیاد بین دو ضربه به تداخل اشکال نموده است. (خویی، بی‌تا، ص ۲۵).

اشکال دوم آن است که از طرفی اجماع ادعا شده از طرف مدعیان، به صورت کلی وارد شده است و برخی بین موارد تفصیل نداده‌اند، از طرف دیگر در اجماع، أخذ به قدر متیقن لازم است و قدر متیقن صورت وحدت ضربه است.

ولی در جواب باید گفت که موارد ادعای اجماع، در فرض جرح و قتل با چند ضربه و بدون تعرض به مسأله بهبودی یا عدم بهبودی است، شاهد بر مطلب این است که علما این فرض را ابتدا در صورت تعدد جانی مطرح می‌کنند که مسلماً با تعدد ضربه سازگار است و بعد با عنوان «لو كان الجاني واحداً» مطرح کرده و ادعای اجماع می‌نمایند و حتی شیخ طوسی رحمته این گونه مثال می‌زند «مثل أن يقطع يده ثم يقتله» و همین مطلب برای رد این اشکال کافی است. (ر.ک: طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۶۳؛ محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۱۸۶؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۳،

ص ۵۹۳؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۶۲).

اشکال سوم آن که اجماع مدرکی، یا محتمل المدرک است و قابل استناد نیست؛ توضیح اینکه در غالب موارد ادعای اجماع، به وجود روایات تصریح شده است؛ مثلاً شیخ طوسی رحمته الله می نویسد: «دلینا إجماع الفرقة وأخبارهم». (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۶۴) با توجه به این اشکالات اجماع از قابلیت استدلال، ساقط می گردد.

ادله دیدگاه دوم

برای نظریه عدم تداخل مطلقاً، دو دلیل ذکر شده است که دلیل دوم با اشکالاتی مواجه است ولی دلیل اول به نظر صحیح بوده و همین نظر تمام است. دلیل اول: استناد به اصل اولی عدم تداخل است. توضیح این که در کتاب های فقهی در موارد گوناگون از کلمات علما، قول به عدم تداخل دیات استفاده می شود و اصل اولی را بر عدم تداخل دیات گذاشته اند. (ر.ک: حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۴۱۵؛ حائری طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۶، ص ۴۹۹؛ خوبی، بی تا، ج ۲، ص ۲۵).

دلیل دوم تمسک به صحیحۀ ابو عبیده می باشد که سابقاً ذکر شد. (خوبی، بی تا، ص ۲۵). در این روایت امام باقر علیه السلام می فرمایند: «...وَأَوْ كَانَتْ ضَرْبُهُ ضَرْبَتَيْنِ فَجَنَّتِ الضَّرْبَتَانِ جَنَائَتَيْنِ لِأَلْزَمْتُهُ جَنَايَةَ مَا جَنَّتَا كَأَنَّا مَا كَأَنَّا إِلَّا أَنْ يَكُونَ فِيهِمَا الْمَوْتُ فَيُقَادَ بِهِ ضَارِبُهُ...». (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۳۲۵) اگر جانی به مجنی علیه دو ضربه وارد نماید و دو ضربه، دو جنایت ایجاد نماید، شخص جانی را به توان هر جنایتی که انجام داده الزام می کنم، مگر اینکه یکی از دو جنایت قتل باشد که در این صورت شخص ضارب قصاص می شود.

این روایت دلالت بر این دارد که هر جنایتی که جانی انجام دهد، ملزم به آن است مگر اینکه منتهی به قصاص شود، که در این صورت مرتکب تنها قصاص می شود، بر این اساس چون در فرض ما، دو یا چند جنایت با ضربات متعدد صورت گرفته و هیچ کدام منتهی به قصاص نشده است، شخص جانی ملزم به پرداخت دیه همه جنایات می گردد و این به معنای عدم تداخل دیه طرف در نفس می باشد.

اشکال اول آن است که بخش مورد استناد از روایت، در مورد جنایت عمدی

و قصاص است و بحث دیه اصلی را شامل نمی‌شود. (مرعشی نجفی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۶۶؛ رحمتی ۱۳۷۷ش، ج ۱، ص ۹۳)

ولی در جواب باید گفت گرچه از ظاهر روایت صورت عمد استفاده می‌شود، اما استفاده از الفاظ عام (لألزمته جنایة ما جنتا کانتا ما کانتا و...) توسط امام علیه السلام باعث تسری حکم به غیر قصاص نیز می‌گردد.

اشکال بر این جواب این است که این تعابیر ظهور ساز نیست، و تعدی به مورد دیه اصلی نیاز به دلیل دیگری دارد، به عبارت دیگر اگر روایت ظهور در صورت عمد دارد، تعابیر مذکور در محدوده ظهور روایت تعمیم ایجاد می‌نماید و اثبات تعمیم با این تعابیر نسبت به موارد دیگر ممکن نیست.

اشکال دوم نیز آن است که این قسمت از روایت، بر تداخل قصاص طرف در قصاص نفس به صورت مطلق دلالت دارد و حتی فرضی که تنها برخی از جنایت‌های وارد بر اعضا باعث مرگ شده را شامل است، در نتیجه روایت معارض است با دو صحیحۀ محمد بن قیس و حفص بن البختری که این دو بر آن مقدم خواهند شد و لذا روایت دلیل بر تداخل در صورت فعلی نیز نخواهد بود.

نتیجه اینکه از اشکالات وارده بر اجماع و اصل برائت که ادله عقیده نخست بود معلوم شد که قول به تداخل بدون دلیل است و با نبود دلیل، به اصل اولی عدم تداخل رجوع می‌شود که مثبت دیدگاه دوم است.

۶- ۲. تداخل یا عدم تداخل قصاص طرف در نفس در فرض وقوع قتل به واسطه برخی از ضربات عمدی

این مبحث خود دارای دو صورت است؛

صورت اول: اینکه در فاصله میان جنایت عمدی بر طرف و جنایت منتهی به مرگ، در مجنی علیه بهبودی حاصل شود، در این فرض قصاص طرف در قصاص نفس تداخل نمی‌کند، دلیل عدم تداخل نیز این است که با بهبودی، جنایت اول مستقر شده و چون قتل بعد از استقرار جرح صورت گرفته است هریک از جرح و قتل حکم خود را خواهد داشت. (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۷، ص ۲۱)

علاوه بر این، استدلال به صحیحۀ محمد بن قیس و حفص بن البختری نیز

ممکن می‌باشد.^۱ همچنین، لازمه قول به تداخل، پذیرش مطلبی است که بطلان آن روشن است؛ یعنی اگر جانی دست شخصی را قطع کند، در سال دیگر بعد از بهبودی دست دیگر او را قطع کند و همین طور تا چند جنایت و در نهایت او را به قتل برساند؛ بنا بر قول به تداخل، اگر مجنی علیه قصاص عضو را استیفاء نکرده باشد، باید گفت فقط قصاص نفس ثابت است و بطلان این مطلب روشن است. (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۷، ص ۱۸۹)

صورت دوم: اینکه در فاصله میان جنایت عمدی بر طرف و جنایت منتهی به مرگ، در مجنی علیه بهبودی حاصل نشود. در این صورت، سه نظر در میان فقهای امامیه دیده می‌شود.

دیدگاه نخست: تداخل قصاص طرف در قصاص نفس است. (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۷، ص ۲۲)؛ مقتضای اطلاق کلام شیخ^۲ در کتاب الخلاف نیز تداخل است. (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۶۳) گرچه ایشان در همین کتاب در جای دیگر می‌فرماید: ولی دم مخیر است بین قصاص طرف و عدم قصاص که به عدم تداخل نزدیک است. (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۲۱۰) برای این نظر دو دلیل ذکر شده است.

دلیل اول: تمسک به احادیثی که بر حرمت مثله کردن قاتل دلالت دارد.

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنِ الْحَلْبِيِّ وَ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ جَمِيعاً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْنَاهُ عَنْ رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلًا بَعْضًا فَلَمْ يَقْلَعْ عَنْهُ حَتَّى مَاتَ، أَيْدَفَعُ إِلَى وَلِيِّ الْمَقْتُولِ فَيَقْتُلُهُ؟ قَالَ: نَعَمْ وَلَا يُتْرَكُ يَعْثُ بِهِ وَلَكِنْ يُجِيزُ عَلَيْهِ بِالسَّيْفِ». (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۲۷۹)^۲

۱. در روایت اول، پراکندگی جنایت توسط جانی «...ان كَانَ فَرَقَ بَيْنَ ذَلِكَ أَقْصَصَ مِنْهُ ثُمَّ يُقْتَلُ...» و در روایت دوم تعدد ضربه «...إِنْ كَانَ ضَرْبُهُ ضَرْبَةً بَعْدَ ضَرْبَةٍ أَقْصَصَ مِنْهُ ثُمَّ قُتِلَ...» ملاک عدم تداخل قصاص بیان گردیده است و این هر دو، در صورت مذکور موجود است.

۲. مرحوم کلینی روایت را از دو طریق از امام صادق عليه السلام نقل می‌کند، در سند اول همه راویان دارای توثیق خاص هستند به جز ابراهیم بن هاشم، که بحث از وثاقت ایشان گذشت. در سند دوم نیز همه ➤

از امام صادق علیه السلام در مورد مردی سؤال شد که با عصا به دیگری ضرباتی وارد نموده و این ضربات را قطع نکرده تا مضروب فوت نموده است، آیا این شخص برای قصاص به ولی مقتول تحویل داده شود؟ آن حضرت علیه السلام فرمودند: بله، ولی نباید رها گردد تا مورد بازیچه ولی دم قرار گیرد، بلکه باید با شمشیر قصاص گردد. در روایتی دیگر حضرت امام موسی کاظم علیه السلام می فرماید: «سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ عَنْ عَبْدِ صَالِحٍ علیه السلام... وَلَكِنْ لَأَيُّ تُرْكُ يُتَلَدُّ بِهِ وَلَكِنْ يُجَازُ عَلَيْهِ بِالسَّيْفِ». (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۲۷۹).^۱ از این گونه مضامین و مشابه این‌ها که در منابع روایی موجود است استفاده می‌شود که در فرض مزبور فقط قصاص نفس جایز است و قصاص طرف جایز نیست. (ر.ک: حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، کتاب القصاص، باب ۶۲ از ابواب القصاص فی النفس).

اشکال: با نگاهی به روایات حرمتِ مُثْلِه (حر عاملی، همان) روشن می‌شود که این روایات در سه ناحیه وارد شده‌است؛ دسته نخست و صایای امیرمؤمنان

راویان دارای توثیق خاص هستند مگر محمد بن فضیل، که همان محمد بن فضیل صیرفی است محمد بن فضیل که بدون قید ذکر می‌شود، محمد بن فضیل بن کثیر الازدی می‌باشد که صاحب کتاب است، مرحوم شیخ در یک مورد درباره او می‌فرماید: ضعیف (طوسی، ۱۴۲۷ق، ص ۳۴۳) و در جایی دیگر می‌فرماید: یرمی بالغلو (همان، ص ۳۶۵)؛ اما مرحوم شیخ مفید در کتاب الرد علی اصحاب العدد می‌فرماید: «... الأعلام الرؤساء المأخوذ عنهم الحلال و الحرام و الفتیاء و الأحكام الذین لا یطعن علیهم و لا طریق إلی ذم واحد منهم و هم أصحاب الأصول المدونة و المصنفات المشهورة...» (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۲۶) یکی از روایانی که ایشان بعد از این تعابیر روایت او را نقل می‌کند، محمد بن فضیل است، علاوه بر اینکه بزرگانی مانند صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنی که درباره آنها عبارت لا یروون و لا یرسلون إلا عن ثقة گفته شده است، از او روایت نموده‌اند، همچنین عده‌ای از اصحاب اجماع مانند حسن بن محبوب و یونس بن عبد الرحمن و عبد الله بن مغیره از او نقل حدیث کرده‌اند، از مجموع این امور اعتماد بزرگان به محمد بن فضیل استفاده می‌شود، با توجه به این مطالب به نظر می‌رسد که منشأ تضعیف مرحوم شیخ طوسی همان رمی بالغلو است، و رمی به غلو با توجه به اینکه مسلک اجتهادی بوده و ممکن است عده‌ای کسی را تندرو و عده‌ای دیگر او را عین اعتدال بدانند، اعتباری به آن نیست، نتیجه اینکه وقتی بزرگان به محمد بن فضیل اعتماد کرده‌اند، باید روایت او را معتبر بدانیم.

۱. راویان در سند همگی دارای توثیق خاص هستند، ولی سهل بن زیاد مورد بحث بوده و در مورد ایشان به صورت گسترده علماء بحث نموده‌اند، از این رو، بحث از وثاقت و ضعف این راوی خود نیاز به مقاله‌ای جداگانه دارد. (ر.ک: مسند سهل بن زیاد، ج ۱، مقدمه، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، قم: چاپ اول، ۱۳۹۳ش)

علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام در مورد مثله نکردن ابن ملجم است؛ برای مثال یک روایت ذکر می‌شود: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِي قُرْبِ الْأَسْنَادِ عَنِ السُّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام لَمَّا قَتَلَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ قَالَ: أَحْبَسُوا هَذَا الْأَسِيرَ وَأَطْعِمُوهُ وَأَحْسِنُوا إِسَارَهُ فَإِنْ عَشْتُمْ فَأَنَا أَوْلَى بِمَا صَنَعَ بِي إِنْ شِئْتُمْ اسْتَقَدْتُ وَإِنْ شِئْتُمْ عَفَوْتُ وَإِنْ شِئْتُمْ صَالَحْتُ وَإِنْ مِتُّ فَذَلِكَ إِلَيْكُمْ فَإِنْ بَدَأَ لَكُمْ أَنْ تَقْتُلُوهُ فَلَا تُمَثِّلُوا بِهِ». (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۹، ص ۱۲۷)

دسته دوم روایاتی است که مثله کردن را نوعی اسراف در قتل می‌داند؛ مثل این روایت: «عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنْ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ (وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ) مَا هَذَا الْإِسْرَافُ الَّذِي نَهَى اللَّهُ عَنْهُ؟ قَالَ: نَهَى أَنْ يَقْتُلَ غَيْرَ قَاتِلِهِ أَوْ يُمَثَّلَ بِالْقَاتِلِ الْحَدِيثِ». (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۳۷۱)

این دو دسته از روایات ربطی به بحث تداخل ندارد؛ بلکه در مورد این است که شخص قاتل را چگونه باید قصاص نمود و معصومین: حکم به عدم جواز مثله نموده‌اند و لذا اصلاً در مقام بیان وحدت یا تعدد ضربه نیست.

دسته سوم روایاتی است که در مورد ضرب متوالی با عصا وارد شده و بر خصوص قصاص نفس دلالت دارد؛ مانند روایتی که در استدلال ذکر شد. این گروه از روایات هم به بحث کنونی ارتباطی ندارد، بلکه مربوط به فرض استناد قتل به همه ضربات می‌باشد، که سابقاً از آن بحث نمودیم؛ افزون بر اینکه به قصاص در طرف و نفس، مثله کردن اطلاق نمی‌شود، و لذا این روایات ظهوری در تحقق موجب قصاص طرف ندارند. (فاضل لنگرانی، ۱۴۲۱ق، القصاص، ص ۹۷ - ۹۸)

دلیل دوم: تمسک به این فقره از صحیحۀ ابو عبیدہ: «... وَلَوْ كَانَ ضَرْبُهُ ضَرْبَتَيْنِ فَجَنَّتِ الضَّرْبَتَانِ جَنَائَتَيْنِ لِلزَّمْتِ جَنَايَةَ مَا جَنَّتَا كَانَتَا مَا كَانَتَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ فِيهِمَا الْمَوْتُ فَيُقَادَ بِهِ ضَارِبُهُ...». (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۳۲۵)

حضرت می‌فرماید اگر جانی چند ضربه به دیگری بزند و هر ضربه جنایتی را باعث شود، جانی به جنایاتش ملزم می‌شود، مگر اینکه در این میان مرگ رخ داده باشد که در این صورت جانی فقط قصاص نفس می‌شود.

اشکال: این قسمت از صحیحۀ ابو عبیده، با دو روایت محمد بن قیس و حفص بن البختری که سابقاً ذکر گردید معارض است؛ زیرا در آن دو روایت در صورت تعدد ضربه، حکم به عدم تداخل قصاص شده است، و آن دو بر صحیحۀ ابو عبیده ترجیح دارد، به دلیل اینکه اولاً موافق هستند با برخی از آیات قرآنی مانند آیه شریفه: (فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيَّكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ)، (بقره: ۱۹۴) و آیه (وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصًا) (مائده: ۴۵).

و ثانیاً دو روایت اخیر با استصحاب ضمان در مورد جنایات سابقه موافق می باشد، توضیح این که به مقتضای إطلاق ادله ضمان در باب جنایات، به محض آنکه جنایت بر طرف واقع شد ضمانت حاصل می شود، اکنون با انجام قتل، در ضمانت قصاص یا دیه مادون نفس شک شده است و مقتضای استصحاب، بقاء ضمان سابق است که این دو روایت با این استصحاب موافق می باشند. (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۱۸۷؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۶۵؛ مدنی کاشانی، ۱۴۱۰ق، ص ۲۷)

دیدگاه دوم: عدم تداخل قصاص طرف در قصاص نفس است. بیشتر فقها همچون شیخ طوسی، سید ابن زهره، ابن ادریس، محقق حلی، محقق خوئی، مدنی کاشانی، تبریزی، فاضل لنکرانی ۵ به عدم تداخل قائل شده اند. (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۲۱۰؛ طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۷۷۱؛ حلبی، ۱۴۱۷ق، ص ۴۰۸؛ حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۳۹۶؛ محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۱۸۷؛ خوبی، بی تا، ص ۲۷؛ مدنی کاشانی، ۱۴۱۰ق، ص ۲۶؛ تبریزی، ۱۴۲۸ق، کتاب القصاص، ص ۶۳؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۱ق، القصاص، ص ۹۶).

عمده دلیل قائلین این نظر، تمسک به روایت محمد بن قیس و حفص بن البختری است که سابقاً ذکر گردید، قائلین به این قول بعد از طرح تعارض این دو روایت با صحیحۀ ابو عبیده، ابتدا به بررسی امکان جمع دلالتی پرداخته اند و جمع دلالتی را رد کرده و به حکم مرجحات باب تعارض دو روایت مذکور را بر صحیحۀ ابو عبیده مقدم می دارند.^۱

۱. جمع دلالتی به این است که تفریق در صحیحۀ محمد بن قیس را به تفرقه زمانی حمل کنیم نه تعدد ضربه، یا اینکه عبارت «الا ان یكون فیهما الموت» یا «ما لم یکن فیهما الموت» در روایت ابو عبیده را بر صورت سرایت حمل نماییم در حالی هر دو صحیح نمی باشد؛ چون اولاً در روایت محمد

دلیل دوم: تمسک به اصل عدم تداخل قصاص است. (نجفی، ۱۴۰۴ ق، ج ۲، ص ۶۴)

دلیل سوم: تمسک به استصحاب ضمان. (همان، ص ۶۵)

دیدگاه سوم تداخل قصاص طرف در قصاص نفس در صورت متوالی بودن ضربات و عدم تداخل در صورت متفرق بودن ضربات است.

این دیدگاه از طرف امام خمینی علیه السلام در تحریر الوسيله بر وجوه دیگر ترجیح داده شده است. (امام خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۵۱۶)

مرحوم امام بعد از پذیرش این نظر دلیلی برای مدعای خود ذکر نکرده است؛ اما آیت الله فاضل لنکرانی علیه السلام در توجیه کلام ایشان می نگارد: دو توجیه برای نظریه مرحوم امام وجود دارد؛ اول اینکه عبارت امام علیه السلام در روایت محمد بن قیس «وإن كان ضربه ضربة واحدة» بر عمل واحد حمل شود، که با ضربات متوالیه متعدده منافات ندارد؛ بنابراین مراد از تفریق در مقابل وحدت عمل، تعدد عمل است که مستلزم تفرق و فاصله است، مؤید این حمل اینست که ایجاد همه جنایات ذکر شده در روایت با یک ضربه - در مقابل ضربات متعدد - جداً بعید است، بنابراین مراد ضربات متعدده بدون فاصله است که عمل واحد به حساب می آید.

دوم اینکه گفته شود چون روایات با هم تعارض کرده و جمع بین آنها ممکن نیست، باید به قاعده رجوع نمود و مقتضای قاعده همین وجه می باشد؛ توضیح اینکه با اتحاد عملی که باعث مرگ شده بر شخص جانی فقط عنوان قاتل صادق بوده و قصاص نفس لازم است و تعدد ضربات متوالیه در صدق اتحاد مضر نیست، بنابراین دلیل قصاص نفس این مورد را در بر می گیرد.

اما اگر ضربات متعدده، با فاصله وارد شده باشد، در این صورت عمل متعدد شده و جنایت وارده بر عضو با عمل اول نیز، مشمول ادله قصاص می شود، و ایجاد قتل بعدی، مانع از پیاده شدن ادله قصاص عضو نمی گردد. (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۱ق، القصاص، ص ۹۹).

مرحوم فاضل علیه السلام بعد از مطرح نمودن این توجیهاات بیان می کند هر دو وجه

» بن قیس به قرینه مقابله با فرع بعد منظور از تفریق تعدد ضربه است، بنابراین حمل بر تفرقه زمانی، حمل روایت بر غیر ظاهر بدون وجود دلیل است، همچنان که حمل روایت ابو عبیده بر صورت سرایت حمل بر خلاف ظاهر آن روایت است.

مخدوش بوده و مقتضای قاعده عدم تداخل می‌باشد، علاوه بر اینکه ایشان قبلاً با تقدیم روایت محمد بن قیس بر صحیحۀ ابو عبیده اظهار نموده بود، روایت دلالت دارد بر همان نظریۀ شیخ طوسی رحمته الله در کتاب نهاییه که عدم تداخل می‌باشد. (فاضل لنگرانی، ۱۴۲۱ق؛ القصاص، ص ۹۴)

همان‌گونه که اشاره شد برای قول به تفصیل، دلیلی نیافتیم. ادله نظریۀ تداخل مطلق نیز همگی رد شد، قول به عدم تداخل نیز چون موافق با اصل اولی هست نیاز به دلیل ندارد، ولی در عین حال با استناد به دو روایت ذیل، قائل به عدم تداخل می‌شویم.

اول صحیحۀ محمد بن قیس که می‌فرماید: «... فِي رَجُلٍ فَقَأَ عَيْنِي رَجُلٌ وَقَطَعَ أُذُنِيهِ ثُمَّ قَتَلَهُ فَقَالَ: إِنْ كَانَ فَرْقَ بَيْنَ ذَلِكَ أَقْتَصَّ مِنْهُ ثُمَّ يُقْتَلُ، وَإِنْ كَانَ ضَرْبُهُ ضَرْبَةً وَاحِدَةً ضُرِبَتْ عُنُقُهُ وَلَمْ يُقْتَصَّ مِنْهُ». (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۳۲۶) همان‌گونه که معلوم است حضرت در جنایاتی که با ضربات متعدد ایجاد شده باشد حکم به عدم تداخل نموده است و دوم صحیحۀ حفص بن البختری که می‌گوید: «... قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ ضُرِبَ عَلَى رَأْسِهِ فَذَهَبَ سَمْعُهُ وَبَصَرُهُ وَاعْتَقِلَ لِسَانُهُ ثُمَّ مَاتَ؟ فَقَالَ: إِنْ كَانَ ضَرْبُهُ ضَرْبَةً بَعْدَ ضَرْبَةٍ أَقْتَصَّ مِنْهُ ثُمَّ قُتِلَ...» که حضرت ملاک عدم تداخل را تعدد ضربات بیان می‌کند.

نتیجه‌گیری

در این نگاشته در مورد شخص دارای زندگی نباتی شش صورت مورد بررسی قرار گرفت.

۱. تداخل و عدم تداخل دیۀ طرف در دیۀ نفس در صورت وحدت ضربه؛
۲. تداخل و عدم تداخل قصاص طرف در قصاص نفس در صورت وحدت ضربه؛
۳. تداخل و عدم تداخل دیۀ طرف در دیۀ نفس در صورت تعدد ضربه و استناد فوت به همه ضربه‌ها؛
۴. تداخل و عدم تداخل قصاص طرف در قصاص نفس در صورت تعدد ضربه و استناد قتل به همه ضربه‌ها؛
۵. حکم تداخل دیه در صورتی که دو یا چند ضربه به شخص وارد شود و

فقط به واسطه برخی از جنایات شخص فوت شود؛
۶. حکم تداخل قصاص در صورتی که دو یا چند ضربه به شخص وارد شود
و فقط به واسطه برخی از جنایات شخص فوت شود؛
در چهار صورت نخست با توجه به ادله‌ای که ذکر نمودیم، قول به تداخل
ثابت گردید. در مورد پنجم قول به عدم تداخل به واسطه ادله‌ای که ذکر شد
صحیح می‌باشد. در مورد ششم نیز دو فرض مطرح شد. فرض اول اینکه در
فاصله میان جنایت عمدی بر طرف و جنایت منتهی به مرگ، در مجنی‌علیه
بهبودی حاصل شود، در این فرض به اثبات رسید که قصاص طرف در قصاص
نفس تداخل نمی‌کند.
فرض دوم اینکه در فاصله میان جنایت عمدی بر طرف و جنایت منتهی به
مرگ، در مجنی‌علیه بهبودی حاصل نشود که در این صورت نیز قول به عدم
تداخل به صواب نزدیک‌تر است.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- ابن براج، عبدالعزیز (۱۴۰۶ق)، المذهب، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۳ق)، مجمع الفائدة والبرهان فی شرح إرشاد الأذهان، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- اسدی، احمد بن محمد (۱۴۰۷ق)، المذهب البارع فی شرح المختصر النافع، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- بغدادی، محمد بن محمد بن نعمان عکبری (۱۴۱۳ق)، الرد علی أصحاب العدد، جوابات أهل الموصل، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
- تبریزی، جواد (۱۴۲۸ق)، تنقیح مبانی الأحكام، کتاب الديات، قم: دار الصديقة الشهيدة علیه السلام.
- جبران، مسعود (۲۰۰۳م)، الرائد، بیروت: دار العلم للملایین.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ق)، تاج اللغة و صحاح العربية، بیروت: دار العلم للملایین.
- حائری مازندرانی، محمد بن اسماعیل (۱۴۱۶ق)، منتهی المقال فی أحوال الرجال، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعة، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- حلبی، حمزة بن علی حسینی (۱۴۱۷ق)، غنیة النزوع إلى علمی الأصول والفروع، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- حلبی، جعفر بن حسن (۱۴۰۸ق)، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- حلبی، جعفر بن حسن (۱۴۱۸ق)، المختصر النافع فی فقه الإمامیة، قم: مؤسسه المطبوعات الدینیة.
- حلبی، حسن بن یوسف (۱۴۱۱ق)، تبصرة المتعلمین فی أحكام الدین، تهران: مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حلبی، حسن بن یوسف (۱۳۸۱ق)، خلاصة الأقوال، نجف: منشورات المطبعة الحیدریة.
- حلبی، حسن بن یوسف (۱۴۱۰ق)، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإیمان، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- حلبی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳ق)، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال والحرام، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- حلبی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳ق)، مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

- حلی، حسن بن یوسف (۱۴۲۰ق)، *تحریر الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية*، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- حلی، محمد بن منصور (۱۴۱۰ق)، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- حلی، سید ابن طاووس (۱۴۰۶ق)، *فلاح السائل و نجاح المسائل*، قم: دفتر نشر اسلامی.
- خادمی، مژگان و همکاران (۱۳۸۵)، مقاله «عشق انسانی یا دانش حرفه‌ای؟»، مجله پژوهش پرستاری، دوره ۱، شماره ۳.
- خوانساری، سید احمد (۱۴۰۵ق)، *جامع المدارک فی شرح مختصر النافع*، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۵۱ش)، *لغت‌نامه*، تهران: چاپ سیروس.
- رحمتی، محمد (۱۳۷۷ش)، *کتاب القصاص*، قم: المطبعة العلمية.
- شبیری زنجانی، سید موسی (۱۴۱۹ق)، *کتاب نکاح*، قم: مؤسسه پژوهشی رای پرداز.
- طباطبایی حائری، سید علی (۱۴۱۸ق)، *ریاض المسائل*، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳ق)، *الاحتجاج*، مشهد: نشر مرتضی.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۰ق)، *النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی*، بیروت: دار الكتاب العربی.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷ق)، *المبسوط فی فقه الإمامية*، تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق)، *الخلاف*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق)، *تهذیب الأحكام*، تهران: دار الکتب الإسلامية.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۲۷ق)، *رجال الشيخ الطوسي*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- عاملی، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۰ق)، *الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية (المحشى - کلانتر)*، قم: کتابفروشی داوری.
- عاملی، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۳ق)، *مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام*، قم: مؤسسه المعارف الإسلامية.
- عسکری پور، حمید، و المیرا تقی زاده باقی، مقاله «ضوابط تعیین دیه اشخاص واجد زندگی نباتی»، فصلنامه حقوق پزشکی، سال ششم، شماره بیست و یکم.
- فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۲۱ق)، *تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة - القصاص*، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، *الکافی*، تهران: دار الکتب الإسلامية.
- مدنی کاشانی، آقا رضا (۱۴۱۰ق)، *کتاب القصاص للفقهاء و النحواص*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

- مرعشی نجفی، سید شهاب‌الدین (۱۴۱۵ق)، *القصاص علی ضوء القرآن والسنة*، (مقرر سید عادل علوی)، قم: انتشارات کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی رحمته.
- مهدوی، حسن (۱۳۹۱ش)، *سهل بن زیاد در آئینه علم رجال*، قم: انتشارات مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم‌السلام.
- موسوی خمینی، سید روح‌الله (بی‌تا)، *تحریر الوسیلة*، قم، مؤسسه مطبوعات دار العلم.
- موسوی خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۲۲ق)، *مبانی تکملة المنهاج*، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی رحمته.
- موسوی خویی، سید ابوالقاسم (بی‌تا)، *معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرجال*، بی‌نا.
- نجاشی، احمد بن علی (۱۴۰۷ق)، *فهرست أسماء مصنفی الشيعة*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴ق)، *جواهر الكلام فی شرح شرائع الإسلام*، بیروت: دار إحياء التراث العربی.